

به نام خدا

چشمه‌ایی به رنگ عسل

نوشته:

زهره گلهر



سرشناسه: کلهر، زهره، ۱۳۶۳ -
 عنوان و پدیدآور: چشم‌هایی به رنگ عسل / نوشته زهره کلهر
 مشخصات نشر: تهران: شقایق، ۱۳۸۵
 مشخصات ظاهری: ۴۷۹ ص
 شابک: 964-7928-74-2
 یادداشت: فیبا
 موضوع: داستانهای فارسی -- قرن ۱۴
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ چ ۵۱۹۴ / PIR ۸۱۸۴
 رده بندی دیویی: ۸۷۳/۶۲
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۵۱۰-۸۵ م



چشم‌هایی به رنگ عسل

زهره کلهر

حروفچینی: طاهری

چاپخانه: پیک ایران

چاپ اول: ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۰۰۰

حق چاپ محفوظ

شابک ۹۶۴-۷۹۲۸-۷۴-۲ ISBN: 964-7928-74-2

خیابان انقلاب / خیابان ۱۲ فروردین / کوچه بهشت آیین پلاک ۱۶

تلفن: ۶۶۴۹۶۸۲۸-۶۶۴۰۳۲۹۹-۶۶۴۰۱۷۷۲-۶۶۴۰۵ نمابر: ۶۶۴۹۶۶۹۲

۴۵۰۰ تومان

نگاهم به سمت پنجره کشیده می‌شود. بیرون از اتاق دَم کرده و بغض آلود من، آسمان خاکستری نوید باران شورانگیز و حیات بخش بهاری را می‌دهد. دلتنگی و غربت زندگی ام را تسخیر کرده است. لحظه‌هایم بوی نای افسردگی می‌دهند. بوی دویدن و نرسیدن! بوی خشک انتظار. با خود می‌گویم، چقدر اصطحکاک دل و سنگ؟ چقدر گل‌های پژمرده و تُنگ خالی از آب؟!

مدهاست که به دنبال خود می‌گردم. بالای ساعت‌های بی‌قرار، در خاک ترک خورده باغچه، لابه‌لای دیوان حافظ، کنار تپه‌های کهنه، ولی هیچ اثری از من نیست! تپش‌های قلبم کند و نامرتب شده است. حتی پاهایم را هم به یاد نمی‌آورم! بیچاره روح خسته‌ام که میان زلال عشق و فرار از پوچی آواره مانده است! ولی دستهایم را می‌شناسم و می‌خوانم! صدای مهیب صاعقه‌ای از دل آسمان تکانم می‌دهد. به سمت پنجره می‌روم و آن را می‌کشایم. خسته از این ذهن همیشه ابری که گویی خیال بارش ندارد، در سودای نزول بارانم!

در این صبح خسته‌ای که حوصله کلمات سر رفته است، قلم را به دست می‌گیرم و همان گوشه دنج همیشگی را انتخاب می‌کنم. باید از نو شروع کرد! بارقه‌امیدی که در زوایای تاریک نهانخانه قلبم تابیدن گرفته است،

مرا وادار می‌کند تا باز هم حدیثی دیگر از هزار و یک شب عشق را به تحریر درآورم. قطرات مقدس و لطیف باران بر پوست صورتم بوسه می‌زند. چشمهایم را می‌بندم و با تمام وجود، خود را به نوازش اشکهای آسمان دلگرفته می‌سپارم. روح تشنه و کویری‌ام، الفتی عجیب با این نوازش دارد.

قلم را به روی سفیدی بی‌آلایش ورق به حرکت درمی‌آورم و از تراوش انگشتانم، روایتی مکرر از هزارها روایت جدال با سرنوشت و تسلیم شدن در میان دریایی خروشان فراز و نشیب را رقم می‌زنم. می‌خواهم از شیشه‌ها زلزلتر شوم و در ستایش عشق چند سطری بنویسم. ستایش عشق جاویدان مردی مغرور و مهربان نسبت به دختری سرخورده و خالی از احساس!

هنوز باران می‌بارد. سطرهای آرام مرا بخوان و چشمه‌های موج احساسات را در آینه شکسته حرفهای من تماشا کن و باور کن حدیث جاودانه دلدادگی را...